

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَبِهِ نَسْتَعِينُ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ»

مِنْ أَجْلِ ذَلِكَ كَتَبْنَا عَلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ أَنَّهُ مَنْ قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ
النَّاسَ جَمِيعًا وَمَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا وَلَقَدْ جَاءَتْهُمْ رُسُلُنَا بِالْبَيِّنَاتِ ثُمَّ إِنَّ كَثِيرًا مِنْهُمْ بَعَدَ
ذَلِكَ فِي الْأَرْضِ لَمُسْرِفُونَ (۳۲) إِنَّمَا جَزَاءُ الَّذِينَ يُحَارِبُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا أَنْ
يُقْتَلُوا أَوْ يُصَلَّبُوا أَوْ تُقَطَّعَ أَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ مِنْ خِلَافٍ أَوْ يُنْفَوْا مِنَ الْأَرْضِ ذَلِكَ لَهُمْ خِزْيٌ فِي الدُّنْيَا وَلَهُمْ
فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ (۳۳) إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مِنْ قَبْلِ أَنْ تَقْدِرُوا عَلَيْهِمْ فَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۳۴)

نکته‌ای در آیات و روایات دیدم برای تکمیل آیه «إِنِّي أُرِيدُ أَنْ تَبُوءَ بِإِثْمِي وَإِثْمِكَ»

همه بحث‌هایی که کردیم راجع به این که گناه کی گردن کی است، آیه‌ای پیدا کردم گفتم آیه خوبی است که این جا خرج بشود. سوره مبارکه نور: آیه ۱۱، ص ۳۵۱ را ببینید. این جریان معروف افک است تهمت‌ی که به بیت پیغمبر زده شد که ماریه قبطیه یا عایشه بوده، بین روایات اهل تسنن و ما تفاوتی است، دارد که: «إِنَّ الَّذِينَ جَاءُوا بِالْإِفْكِ عُصْبَةٌ مِّنْكُمْ»؛ این‌ها که ماجرای افک را آوردند گروهی منسجم از خود شما بودند «لَا تَحْسَبُوهُ شَرًّا لَّكُمْ بَلْ هُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ»؛ گمان نکنید که برای شما بد شد بلکه خیر هم شد «لِكُلِّ امْرِيٍّ» این تکه‌اش خیلی مهم است که هم در زمینه اخروی و هم دنیوی تفاوت قائل می‌شود، پس از آیات دهگانه‌ای که گفته شد «لِكُلِّ امْرِيٍّ مِنْهُمْ مَا اِكْتَسَبَ مِنَ الْاِثْمِ» این‌ها وقتی کنار هم بیاید خیلی جالب می‌شود؛

تفاوت کسب و اکتساب

اولا هر کسی گناه خودش را که اکتساب کرده گردن خودش است؛ هرکسی مسئولیت اعمال خودش را دارد به اکتساب. بین کسب و اکتساب فرق هست. کسب ممکن است به زحمت خود شخص

نباشد، کسی چیزی کسب کند جایزه باشد یا به به دعای خیری باشد اما شر را باید کسی کاری کرده باشد تا کسب کند به این می‌گویند اکتساب برای همین در آیات سوره بقره دارد «لَهَا مَا كَسَبَتْ وَعَلَيْهَا مَا اكْتَسَبَتْ» (بقره: ۲۸۶) اگر لها باشد «ما کسبت» می‌آید و اگر علیها باشد، «ما اکتسبت» می‌آید. با این که سیاق اقتضا می‌کند همان فعل تکرار شود اما «لَهَا مَا كَسَبَتْ» آمده و «عَلَيْهَا مَا اكْتَسَبَتْ» آمده و این فرق کسب و اکتساب است.

کسب کلاً به دست آوردن است حالا ممکن است کسی جایزه بگیرد. بانک‌ها حق دارند جایزه بدهند اما حق ندارند الابختکی از حساب کسی چیزی در بیاورند بالاخره باید اگر پولی از حساب کسی در می‌رود، باید در قبال آن کسی چکی امضا کرده باشد. همین جوری نمی‌توانند پول بردارند این فرق کسب و اکتساب است این‌جا هم با همین دقت که در ماجرای «لِكُلِّ امْرِيٍّ مِنْهُمْ مَا اكْتَسَبَ مِنَ الْاِثْمِ»

عذاب بیشتر متوجه اولین گناهکار است

اولا هرکسی مسئول کار خودش است و در این زمینه گناه خودش را دارد ولی عذاب عظیم برای سواره نظام داستان است، برای طراح‌های کار «وَالَّذِي تَوَلَّى كِبْرَهُ مِنْهُمْ لَهُ عَذَابٌ عَظِيمٌ» (نور: ۱۲)؛ کسانی که متولی سهم عمده‌ی داستان شدند. همه گناه خودشان را کردند ولی گناه‌ها با همدیگر فرق دارند، یک عده گناه رهبری دارند، گناه طراحی دارند.

این نکته بسیار مهم است در همین تک آیه این دو با هم آمده بعد از ده آیه تذکر وارد آیه‌ی ۲۲ سوره نور^۱ می‌شوید این بحث را می‌کند که کسانی که فریب خوردند طراح نبودند، توبه کردند این «اولوا الفضل والسعه» قسم نخورند که ما این‌ها را طرد می‌کنیم، بایکوت می‌کنیم، جامعه را به انزوا می‌کشانیم، توده‌ای از مردم را می‌خواهیم به انزوا بکشانیم؛ آن در بحث اخروی و این‌هم در بحث دنیوی می‌فرماید: «ولا يأتل اولو الفضل منكم» کسانی که صاحب فضل و دارای وجهه هستند، کسانی که دارای چنین ویژگی‌هایی هستند قسم نخورند که «أَنْ يُؤْتُوا اُولَى الْقُرْبَىٰ وَالْمَسَاكِينَ وَالْمُهَاجِرِينَ فِي

سَبِيلِ اللَّهِ» که خیر نمی کنند به این فقرا و اقربای خودشان که حالا که خدا در افتاده پس ما هم له طرف را می کنیم. چنین کاری نکنند بلکه «وَلْيَعْفُوا وَلْيَصْفَحُوا»؛ باید عفو و صفح کنند «أَلَا تُحِبُّونَ أَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَكُمْ؟» دوست ندارید خدا شما را عفو و صفح کند؟ «وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ» این دو ترکیبی که با هم می آید خیلی جالب است حتما شما هم همین احساس را کردید (أَنْ يُّؤْتُوا در واقع أَلَا يُّؤْتُوا است؛ این مثل یبین الله أَنْ تَضَلُّوا است که در واقع الاتضلوا است؛ به این معنا که مبدا که...)) روایتش هم که خوب بود این جا ضمیمه بشود این است: از امام موسی بن جعفر: «فِي رَجُلَيْنِ يَتَسَابَّانِ؛ فَقَالَ: الْبَادِي مِنْهُمَا اضْلَمَ وَ وِزْرُهُ وَ وِزْرُهُ مَا صَاحِبُهُ عَلَيْهِ مَا لَمْ يَغْتَدِرْ إِلَى الْمَظْلُومِ»^۱. در مورد دو نفری که دارند به هم ناسزا می گویند: هر که فحاشی را شروع کرده او ظالم تر است؛ (یعنی این تفاوت محفوظ است) و گناه خودش و گناه دیگری گردن اوست. حالا با این معارف ما این را چه جوری می فهمیم؟ یک گناهی مثل آن گناه نه این که دیگری گناه ندارد اما کسی حق ندارد فحش بدهد. جهر به سوء می تواند بکند ولی نمی تواند فحش دهد، کسی حق فحش دادن ندارد، پس اگر کسی دارد فحش می دهد در قبال فحش دیگری، گناهش گردن خودش است منتها مثل همچون گناهی من باب شروع کننده و تحریک کننده ی فحش، گردن اولی است.

سؤال شده که البته مرتبط به این بحث نیست اما به قرآن خواندن ربط دارد. سؤال کردند که

چطور باید قرآن خواند؟

آیه ی ۱۰ سوره ملک، ص ۵۶۲ می فرماید: «وَقَالُوا لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ مَا كُنَّا فِي أَصْحَابِ السَّعِيرِ»؛

در جهنم می گویند: اگر ما دو تا کار می کردیم از دوزخیان نبودیم؛ یکی این که حرف گوش می کردیم،

یا خودمان تعقل می کردیم، آن وقت جهنم نمی رفتیم، این معادل بحث اتمام حجت ها است؛ «إِنَّ لِلَّهِ

عَلَى النَّاسِ حُجَّتَيْنِ، حُجَّةً ظَاهِرَةً وَ حُجَّةً بَاطِنَةً، فَأَمَّا الظَّاهِرَةُ فَالرُّسُلُ وَ الْأَنْبِيَاءُ وَ الْأُيُمَّةُ وَ أَمَّا الْبَاطِنَةُ

فَالْعُقُولُ»؛ یعنی یا باید حرف گوش می کردیم، یا فکر می کردیم. بالاخره اینها حجت هایی است که خدا

برای بشر قرار داده. اگر کسی می‌خواهد جهنم نرود آیه‌اش این است اما آیا این آیه‌ای است برای کسانی که می‌خواهند از قرآن بهره‌برداری کنند؟ نه، حالت رقیق شده و لطیف شده‌ی این آیه در آیه‌ی ۳۷ سوره ق، ص ۵۲۰ است: «إِنَّ فِي ذَلِكَ لَذِكْرًا لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ أَوْ أَلْقَى السَّمْعَ وَهُوَ شَهِيدٌ»، وقتی این آیه را با آن آیه مقایسه کنید معلوم می‌شود. این آیه لطیف شده‌ی آن آیه است. اگر بخواند قرآن برای کسی مایه‌ی ذکر شود، یک وقت آدم حرف گوش می‌دهد، یک موقع بحث ألقى السمع و هو شهید است؛ القاء سمع می‌کند؛ یعنی گوشش را می‌گذارد وسط در حالی که یک جوری به این معارف شهود پیدا می‌کند و این اتفاق می‌افتد؛ یعنی رفته رفته کسی که با قرآن مانوس می‌شود و این جوری قرآن نمی‌خواند که چه می‌گویی؟ چه باید کرد؟ القاء سمع می‌کند؛ گوشش را می‌گذارد وسط، می‌خواهد حرف گوش کند و می‌بیند یک جوری این معارف دارد برایش شهود می‌شود؛ معارف را شهود می‌کند و می‌بیند که خیلی از این حرف‌ها برایش آشناست؛ یعنی با حرف‌ها رقیق می‌شود. این جاست که قرآن کارکرد اصلی خودش را نشان می‌دهد «إِنَّ فِي ذَلِكَ لَذِكْرًا لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ أَوْ أَلْقَى السَّمْعَ وَهُوَ شَهِيدٌ»، نفرموده عقل فرموده قلب؛ کسی که قلب دارد معارف را شهود و مکاشفه می‌کند و با تقلبات قلب دارد پیش می‌رود و معارف را این جور می‌فهمد یا اگر این نیست، ألقى السمع القاء سمع می‌کند ولی این هم خالی از شهود و فهم‌های شهودی نیست. می‌بیند که این مطلب آشناست گویا می‌گوید: باور بفرمائید من یک جایی این‌ها را شنیده‌ام شاید این ذکر برای الست بریکم است که قرآن می‌گوید: لذكری. می‌دانید که ذکر به معنی یادآوری است که می‌دانستید ولی یادتان رفته، باید یادآوری کنند. آن موقع شخص به مرحله‌ی یادآوری می‌رسد. دیگر در این مرحله دیگر بحث جهنم نرفتن نیست «إِنَّ فِي ذَلِكَ لَذِكْرًا لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ أَوْ أَلْقَى السَّمْعَ وَهُوَ شَهِيدٌ».

این‌ها را دیگر باید خدا توفیق دهد و احتیاج به خیلی مناجات، سحر و قرآن خواندن دارد، از برج عاج پایین آمدن دارد؛ یعنی آدم از برج عاجش بیاید پایین بگوید: هرچه قرآن گفت قبول است. این به

این مرحله‌ی شهود برسد، آن وقت می‌فهمد چرا بعضی ایمان‌هایشان این‌جوری بوده و مورد قبول هم بوده؛ یعنی چرا ابودر پیغمبر را این‌جوری قبول می‌کرده و این ایمان مورد قبول است و این حرف‌هایی که می‌زنند که شما باید با براهین عقلی بروید تا این را بشناسید، راه قرآن را که می‌روید می‌بینید همین براهین عقلی که جزء ارکانش مطالبه‌ی معجزه است، از طرف کسانی است که قبول نمی‌کنند. باید انسان برسد به این‌جا که وقتی پیغمبر را دید بگوید: این پیغمبر است دیگر.

(س: مگر حضرت ابراهیم یقین پیدا کردن از خدا نخواست؟)

ج: شما صورتان این است که حضرت ابراهیم می‌خواست به معاد ایمان بیاورد؟ وقتی شما راجع به انبیا دارید صحبت می‌کنید، برند انبیا را باید رعایت کنید، شما وقتی درباره‌ی حضرت ابراهیم سخنی می‌گویید خود آیه را ببینید. می‌فرماید: «رَبِّ أَرِنِي كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَى» (بقره: ۲۶۰)، نه کیف تحیی الاموات. نه این‌که اموات چه جوری احیا می‌شوند؟ تو داری چه کار می‌کنی؟ من می‌خواهم الان خدایی کنم. می‌خواهم هر کاری که تو می‌کنی من هم بکنم؛ یعنی من می‌خواهم بشوم مظهر اسم محیی خدا و گرنه مگر می‌شود کسی که با ملائکه خدا در ارتباط است، راجع به معاد بگوید: خدایا من معاد را نمی‌فهمم! ما قبول داریم و واقعاً هم اطمینان داریم، بعد حضرت ابراهیم ایمان نداشته و می‌خواست اطمینان کسب کند که آیا معاد هست؟ آیا این شأن نبی است؟ گفته: «أَرِنِي كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَى» و بعدش هم نشانه خواسته «قَالَ فَخُذْ أَرْبَعَةً مِّنَ الطَّيْرِ فَصُرْهُنَّ إِلَيْكَ ثُمَّ اجْعَلْ عَلَىٰ كُلِّ جَبَلٍ مِّنْهُنَّ جُزْءًا ثُمَّ ادْعُهُنَّ يَأْتِيَنَّكَ سَعْيًا» که خدا خواسته و به او گفته این کار را بکن و تو بخوان تا این‌ها با آواز تو احیا شوند یعنی من بشوم محیی. با آواز ابراهیم این‌ها جمع شوند. این نوع از دریافت خیلی فرق دارد با آن نوع دریافتی که اطمینان قلبی است که در رتبه‌های پایین‌تر است؛ همان‌طور که درباره‌ی حضرت عیسی آمده که خدا به او می‌فرماید: «إِذْ تَخْلُقُ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ بِإِذْنِي»؛ تو خلق می‌کنی به اذن

من. «تَبْرِئُ الْكَفْمَةِ وَ الْأَبْرَصَ بِإِذْنِي وَإِذْ تُخْرِجُ الْمَوْتَى بِإِذْنِي» (مائده: ۱۱۰)، منتها تو داری این کار را می‌کنی.

آیا شما هر موقع که بابایتان را می‌بینید، از او می‌خواهید اول خودت را اثبات کن بینم بابای من هستی یا نیستی؟!، دیگر مرتب که به پرو پای بابا نمی‌پیچد که شما اول کارت ملی‌ات را به من نشان بده بینم؛ مثل منوآل (آنتن) تلویزیون است که آدم یک بار آن را درست تنظیم می‌کند؛ یعنی یک بار می‌بینند و می‌فهمند که این پیغمبر است. البته طلب معجزه چیز بدی نیست. اصلاً اگر بد بود که خدا در روال نمی‌گذاشت اما بحث چیز دیگری است. بحث این است که قرآن گزارشی که می‌کند از کسانی که مطالبه‌ی معجزه می‌کنند، چرا مرتب این گزارش را نقل می‌کند که دائم مطالبه‌ی معجزه از پیغمبر می‌کنند و ایمان نمی‌آورند.

شما با این سؤالات مواجه نیستید. بعضی می‌آیند می‌گویند: ما که می‌خواهیم خیلی خداشناس و مؤمن بشویم می‌خواهم بروم فلسفه بخوانم می‌گویم: برای مؤمن شدن نیروی فلسفه بخوانی! چون که همه چیز حتی فلسفه در زمان ملاصدرا بی‌اش که بسیار با بحث‌های شریعت تقارب پیدا کرده، بیش از این که حاج و واج کند کاری نمی‌کند؛ یعنی در برهان نظم هم دیگر از پس آن بر نمی‌آید و حال آن که وقتی آدم دارد معارف را شهودی می‌فهمد، خدا را می‌یابد «لَوْ جَدُّوْا لِلَّهِ تَوَّابًا رَّحِيْمًا» (نساء: ۶۴)؛ من خدا را پیدا کردم، حالا من را داری از لابلای براهینی می‌بری که دیگر این چیزها را من نمی‌توانم بفهمم! با صد جور احتمالات مختلف روبرو می‌شود که انسان را سرگردان می‌کند. الان کسانی که دارند ادیان و عرفان می‌خوانند، اگر دستشان به متون شریعت؛ کمیل و خمس عشر و ابوحمره باشد. دستشان به قرآن باشد درست در می‌آیند. اگر دستشان به این‌ها نباشد با کله سقوط می‌کنند. می‌خواهم اثر شهود را بگویم، این که شهود مسیرش باز است. شهود را هم حتماً به معنی مکاشفه‌ای نگیرید. همه می‌توانند شهود کنند. همین آدم اگر صافی‌ها، پاکی‌ها، صداقت‌هایی که خدا به او داده، نه به عنوان علم‌های

اكتسابی، بلکه علم میزبان حفظ کند؛ چون ما یکسری علوم میهمان داریم که قرآن از این علوم به «آمدید به این دنیا و هیچ نمی دانستید» یاد می کند؛ «لِکَیْ لَا یَعْلَمَ بَعْدَ عِلْمٍ شَیْئًا» (نحل: ۷۰)؛ هیچ نمی دانستید حالا چیزهایی فهمیدید. چیزهایی که آدم درباره اش هیچ نمی داند اینها علوم میهمان هستند ولی اگر قبول بکنید که وقتی آمدید یک عالمه علم به نام علم میزبان در شما گذاشتند این همان «فَأَلْهَمَهَا» (شمس: ۸) است. یک عالمه علوم میزبان وجود دارد که متأسفانه گاهی میهمان میزبان را از خانه بیرون می کند. اگر کسی همان علوم میزبان را نگه دارد؛ فطرت پاک، عقل ناب، همان عقلی که آدم را پیش دکتر می فرستد؛ عقلی که وقتی چیزی را نمی دانم باید بروم از کسی که می داند بیروم. اگر آدم از همین علوم میزبان درست محافظت کند، به محض برخورد با وحی، ایمان می آورد. می خواهم در این نکته به شما اصرار کنم.

مستضعفین فکری در حد مجانین و صبیان هستند

بارها سر بحث «الْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ» (نساء: ۹۸) فرازی گفتم که این طور تصور نکنید که: نه کسی نمی داند! معلوم نیست! حالا بعضی در شرایطی قرار می گیرند که می فهمند و بعضی در شرایطی قرار می گیرند که نمی فهمند!

جایی که بشر حق جدل با خدا را دارد!

به اضافه ی این علوم، انطباعات فرآوانی وجود دارد که در کتب کلامی نیست، انطباعات فرآوانی که خدا در دل همه ی بشریت ایجاد می کند که آنها را به سمت خودش بکشاند. برای همین است که در روایات ما مستضعفین من الرجال را در حد مجانین و صبیان قبول کرده اند، در حد بچه ها و دیوانه ها و گر نه مگر می شود خدا حجت هایش را نیاورد که کسی نفهمد که خدا باید دین می آورد، باید وحی می آورد! این همان چیزی است که در سوره نساء آمده: «رَسُلًا مَّبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ لِّئَلَّا یَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ» (نساء: ۱۶۵)؛ اگر حجت ها برایش نمی آمد، انسان پس فردا با خدا احتجاج عقلی

می کرد که بگوید: چرا حجت نیامد. این حجت‌ها را خدا می‌آورد، انطباق‌ها را ایجاد می‌کند، فراوان علوم میزبانی گذاشته که راه را برای آدم مشخص کند. شما نمی‌گویید که ابودر در قبیله‌ی غفار؛ قبیله‌ی دزدها و قاچاقچی‌ها و گردنه‌گیرها، راهزن‌ها، در یک برخورد با پیامبر چرا ایمان می‌آورد؟ و چرا می‌رود داد می‌زند و درجا می‌گیرندش به باد کتک؟

بحث «عَلَى فِتْرَةٍ مِنَ الرُّسُلِ» (مائده: ۱۹) که گذشت یعنی هم پیام رسل باید به گوش همه برسد و هم مسیر مدیریت رسل به عنوان مدیریت اجتماعی رسل باید در قالبی ادامه پیدا کند.

در آیات پایانی سوره فرقان آیه ۷۳ می‌فرماید: عباد الرحمن این جور هستند «وَإِذَا ذُكِّرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ لَمْ يَخِرُّوا عَلَيْهَا صُمًّا وَعُمْيَانًا»؛ وقتی به آیات خدا متذکر می‌شوند، پرت نمی‌کنند خودشان را روی قرآن به حالت کر و کور؛ یعنی این جور با قرآن برخورد نکنید. این نکته‌ها این قدر مهم است که شخص را به عباد الرحمن می‌رساند. یک موقع آدم می‌خواهد کلاً برداشت از متن کند. به دست این آدم کفایه هم بدهی همین کار را می‌کند، قرآن هم به دستش بدهی همین کار را می‌کند. دل را وسط نمی‌گذارد، میزبان‌های خودش را وسط نمی‌آورد؛ چون که وقتی این میزبان‌ها را وسط بیاورد، می‌بیند یکهو دارد قرآن را می‌فاید. برای همین وقتی لحظات خوشی دارید و قرآن می‌خوانید می‌بینید همین جور قرآن دارد جذب می‌شود و از قرآن مطلب می‌فهمید. یکی از بهترین طرق کار تفسیری روی قرآن این است که کسی حالش را خوش بکند، گناه نکند، شب بلند شود زار زار گریه کند، بعد بنشیند سر قرآن و ببیند چه جور آیه دارد جذب می‌شود، حتی معارف می‌فهمد «وَإِذَا ذُكِّرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ لَمْ يَخِرُّوا عَلَيْهَا صُمًّا وَعُمْيَانًا» گوشش را نمی‌آورد که حالا می‌خواهم یک چیزی از آیه بفهمم.

آیات پایانی سوره اسراء آیه ۱۰۶-۱۰۷ می‌فرماید: «وَقُرْآنًا فَرَقْنَاهُ لِتَقْرَأَهُ عَلَى النَّاسِ عَلَى مُكْثٍ وَنَزَّلْنَاهُ تَنْزِيلًا». به پیغمبر می‌گویند برو این را بگو: «قُلْ آمِنُوا بِهِ أَوْ لَا تُؤْمِنُوا»؛ می‌خواهید ایمان بیاور می‌خواهی ایمان بیاورید ولی «إِنَّ الَّذِينَ أوتُوا الْعِلْمَ مِنْ قَبْلِهِ إِذَا يُتْلَى عَلَيْهِمْ يَخِرُّونَ لِلأَذْقَانِ سُجَّدًا»؛

کسانی که اوتوا العلم باشند یعنی بالاخره در بستر وحی باشند و از قبل کتب آسمانی دیده باشند، وقتی قرآن برایشان تلاوت می‌شود (خرّ= شاتالاپ خوردن زمین؛ طرف احساس کند زیر پایش خالی شد) طرف زیر پایش خالی شد و با چانه زمین خورد. این حس را باید کرد؛ یعنی اتفاقاً هرچقدر دست به کتب دیگر داشته باشد می‌بیند که وقتی قرآن برایش خوانده می‌شود انگار زیر پایش دارد خالی می‌شود. فقط همین مانده که با چانه زمین بخورد: «يَخِرُّونَ لِلْأَذْقَانِ سَجْدًا * وَيَقُولُونَ سُبْحَانَ رَبِّنَا إِنْ كَانَ وَعْدُ رَبِّنَا لَمَفْعُولًا» و این حالت به او دست می‌دهد که: «وَيَخِرُّونَ لِلْأَذْقَانِ يَبْكُونَ وَيَزِيدُهُمْ خُشوعًا»؛ پوزه‌اش را به زمین می‌مالد و گریه می‌کند و دائماً خشوعش زیاد می‌شود. این مقابله‌ای است که انسان با وحی می‌کند، اگر میزبان‌ها را دستکاری نکنند.

و قرار هم نیست این آیات را پیغمبر بخواند آمده: «إِذَا يُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ». گفته نشده چه کسی این آیات را بخواند. اگر تلاوت مخصوص پیامبر بود قرآن محدود به زمان پیامبر بود. بالاخره در هر زمانی کسانی هستند که قرآن را بخوانند و توضیح دهند و این به خواندن این و آن شاید خیلی بستگی نداشته باشد، این را تجربه کنید که مگر می‌شود بدون بیداری سحر انسان بتواند این‌ها را نگاه دارد «كَانُوا قَلِيلًا مِّنَ آلِ إِبْرَاهِيمَ مَا يَرْجِعُونَ * وَبِالْأَسْحَارِ هُمْ يَسْتَعْفِفُونَ» (ذاریات: ۱۸-۱۷) این‌ها که باشد می‌شود. مگر هر کسی قرآن بخواند زیر پایش خالی می‌شود؟ هرچقدر علوم و عقل‌های فطری را نگه دارد، وحی را جذب می‌کند. این مسیر را باید رفت این‌ها نقطه‌های است که دارد به شما نشان می‌دهند. امیر المؤمنین چه جوری پیغمبر را قبول کرد؟ این‌هایی که گاهی پیامبر را شهود می‌کردند، ولی قبول نمی‌کردند «يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ أَبْنَاءَهُمْ» (بقره: ۱۴۶) اگر بچه داشته باشید این آیه را می‌فهمید. از مدل زنگ زدند و در زدند می‌فهمی کیه. این‌ها مثل بچه‌شان پیغمبر را می‌شناختند؛ یعنی می‌فهمیدند پیغمبر است. مطالبه‌ی معجزه‌ای هم از پیامبر نداشتند، می‌فهمیدند ولی قبول نمی‌کردند و همین «وَجَحَدُوا بِهَا وَاسْتَيْفَنَتْهَا أَنْفُسُهُمْ ظُلْمًا وَعُلُوًّا» (نمل: ۱۴)؛ در عین این که یقین داشتند قبول نمی‌کردند. و آن موقع

معرفت امیر المؤمنین به پیغمبر، انواع معرفت‌هایی که به پیغمبر داشتند. در جریان ذو الشهادتین شیرینی آن را آدم لمس می‌کند با این که خلاف قواعد است. در جریان ذو الشهادتین گفتیم که خزیمه بن ثابت انصاری به پیغمبر می‌رسد که شتری را از عربی خریده بود و پول آن را هم داده بود اما مرد عرب می‌گفت نه تو به من پول ندادی. خزیمه می‌رسد و به مرد عرب می‌گوید می‌گوید: تو شترت را به پیغمبر فروختی. پیامبر می‌گوید: تو از کجا می‌دانی تو که نبودی می‌گوید: اگر پیغمبر از غیب خبر می‌دهد قبول می‌کنیم حالا یک شتر فروختی می‌خواهی از تو قبول نکنیم. این پیغمبر را دارد قبول می‌کند الان هم می‌گویند تو پیغمبر را قبول کن، از هر راهی خواستی بیا در بغل قرآن.

این که عرفا به کتب متکلمین بسیار ایراد دارند، می‌گویند این مسیر با استدلال‌های پیچیده و راه‌های تو در تو که مثلاً اگر این استدلال را نکردی عمراً مقدمه‌ی چهار استدلال بعدی را بتوانی جلو بروی! اما این استدلال‌ها را اگر پیش بروی، این مدلی بیایی می‌رسی این جا. این جا خدا هست. اما این فایده ندارد. این‌ها که شد، لمن کان له عقل.

می‌دانید که حالت عقل حالت انحصارگری است. عقل انحصارطلب است. شما در براهین عقلی و براهین ریاضی که از سنخ براهین عقلی است، یک انحصار می‌بینید. مثلاً می‌پرسی $2+2$ چند می‌شود؟ می‌گوید: حالا بستگی دارد. ببینیم چه می‌شود. جواب این معادله معلوم نیست. شاید این بشود شاید آن بشود!

به هیچ وجه بحث‌های دینی انحصارگرانه نیست

ولی سبک بحث‌های دینی را ببینید. بعضی دوست دارند به بحث‌های دینی بسیار انحصارگرانه نگاه کنند. سبک برخورد خدا را انحصارگرانه نگاه کنند؛ یعنی همین که هست غیر این هم نیست اما به خصوص در ادعیه یک حالت انحصارگرایانه برای خدا نمی‌بینید. انگار خدا همه‌جوره هست، همه‌جا هست، پای کار همه هست؛ لذا اگر جواب‌های فیکس نمی‌بینید به خاطر این است که راه‌های کلامی

این قدر جواب فیکس ندارد. خدا این جا این جور می کند می گوید ممکن است. اگر نکند می گوید: ممکن است نکند. می بینید خاصیت معارف این است. شما در ادعیه و قرآن می روید می بینید روی امواج خوف و رجا همین جوری دارید بالا و پائین می شوید. خدا همه جا هست. خدا همه جوره هست این است که شاعر می گوید:

با صد هزار جلوه برون آمدی که من با صد هزار دیده تماشا کنم تو را

یعنی با صد هزار جور خاص خدا رخ می کند که طرف با صد هزار دیده تماشاایش کند. البته گاهی که معارف را لخت و عور می کنیم، به دست عوام الناس می افتد، آن موقع دیگر کار خراب می شود، لذا آدم باید بگوید خدا همه جا هست همه جور هم هست، برو قرآن بخوان. یک موقع طرف معارف را برهنه می کند و بعد دست آدم غیر متخصص می افتد؛ مثلاً در فصوص ابن عربی داریم که: وقتی حضرت موسی به حضرت هارون بابت گوساله‌ی سامری اعتراض کرد که چرا نگذاشتی بپرستند. یک عده از خشم می خواهند ریششان را بکنند. این را می دهند دست آقای حسن زاده می گوید: بله این توحید خواص است، بدتر شد که! آن خداپرستی توحید عوام است و این بت پرستی توحید خواص! حتماً آقای حسن زاده یک چیزی می داند که می گوید، ایشان مشرک که نیستند ولی این حرف اگر بیفتد دست مردم، حالا بیا و جمعش کن! می پرسند: آقای حسن زاده درست گفتند یا نگفتند؟ می افتد در مشاجرات سیاسی. کافی است که آقای حسن زاده خطیب نماز جمعه باشد که دیگر تمام است؛ یعنی می افتد به وضعیت خاص اوضاع سیاسی.

همه‌ی این حرف‌ها را بریزید دور! هم نفی و هم اثبات آن را. تا دست غیر متخصص باشد این حرف‌ها بساط همین است. دیشب طرف آمده مجلس حاج منصور می گوید: آقای حسن زاده گفته این توحید خواص است می خواست خودش را بکشد. گفتم: شما چی خواندی؟ گفت: من هیچی نخوندم. گفتم: اصلاً شما به این کارها چه کار داری؟ شما برو قرآن بخوان. غیر ممکن است قرآن شخص را

منحرف کند؛ «إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْسَمُ» (اسراء: ۹)، به نقطه‌ای هدایت می‌کند که به محکم‌ترین جا پا می‌گذاری. اگر دیدی کسانی مثل امام، علامه طباطبایی، آقای حسن‌زاده دارند چنین چیزی را تأیید می‌کنند و توصیه می‌کنند که کسانی بیایند چنین متونی را بخوانند، دهن باز نکن به صدر و ذیل آقایان؛ چون بالاخره این‌ها فقیه‌اند، چیزهایی می‌فهمند. همان‌طور که تو بت‌پرستی و خداپرستی را می‌فهمی، احتمالاً این‌ها هم می‌فهمند! این احتمال را بده! بعد هم این متون را برای شما که توصیه نکردند.

توصیه‌ی ما این است که قرآن بخوانید و قرآن کسی را منحرف نمی‌کند ولی خدا خودش را در همه جا نشان می‌دهد، در هر زبانی نشان می‌دهد. همه چیز پیک خداست «أَنَا أَرْسَلْنَا الشَّيَاطِينَ» (مریم: ۸۳)؛ این‌ها دست خدا و پیک و زبان خداست. مگر می‌شود خدا به شیطان اجازه ندهد و او حرف بزند! حتی در زبان منکرین خودش خودش را انکار می‌کند، خودش خودش را قبول می‌کند و این‌ها اقتضای توحید است. منتها قرآن به این سبک بیان نمی‌کند. سبک قرآن این نیست که معارف را این‌جوری بیان کند، لذا نه فصوص بخوانید، نه فتوحات بخوانید، فقط قرآن بخوانید. یک عده اگر خواستند مرتب و منظم می‌خوانند. آن‌ها هم چیزی زیادتر از قرآن ندارد فقط دارد معارف را لخت می‌کند.

فقط کافی است که تنور داغ شود تا نان انبیا بچسبد. اگر تنور یخ کند هر کاری کنند ول می‌شود. انگار با تف معارف و اعتقادات را به آدم چسبانند. مهم این است که تنور آدم داغ شود.

از آقای نخودکی معروف است که در صحن حضرت رضا در هوای برفی به سجده می‌رفتند، یک وجب برف رویشان می‌نشست. پرسیدند: سردتان نمی‌شود؟ گفت: یاد خدا به اندازه دو سیر ذغال آدم را گرم نمی‌کند؟

یعنی واقعاً یاد خدا زور ندارد آدم را گرم کند؟ حتماً حرارت آتش، یا آفتاب باید آدم را داغ کند؟ این‌ها آفتاب عالمنند. این معارف آدم را گرم می‌کند. سردت باشه گرمت می‌کنند. گرمت باشه خنکت

می‌کنند، سنسور دارد. واقعاً بدن این‌گونه می‌شود چون که قرآن مظهر رسیدن به تعادل قوا است لذا همیشه انسان را به تعادل می‌رساند «بِرِيحٍ طَيِّبَةٍ» (یونس: ۲۲) انگار باد در وجودتان می‌وزد.

صلوات!

۱. وَلَا يَأْتَلِ أُولُو الْفَضْلِ مِنْكُمْ وَالسَّعَةِ أَنْ يُؤْتُوا أُولَى الْقُرْبَىٰ وَالْمَسَاكِينَ وَالْمُهَاجِرِينَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلْيَعْفُوا وَلْيَصْفَحُوا أَلَا تُحِبُّونَ أَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَكُمْ ۗ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ

۲. تحف العقول، ص ۴۳۵.